

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختار زاده
شهر استن - المان

دیوار

مدعی گفت ، چه بیهوده چغیدن داری
حرف مفتی به لب و ، جامه رزیدن داری
داد و بیداد چرا ، مویه و فریاد ز چه
قامت سرو اگر بهر خمیدن داری
گوش دل باز نما و دهن خویش ببند
سخنی دارم اگر ، تاب شنیدن داری
دل شیر و ، کمر فیل و پلنگ میخواد
طاقت حمل ، و یا زور کشیدن داری
ز رحیقی که بود ، تلختر از زهر فراق
غنچه نشکفته و تو ، ذوق شریدن داری
چند سالی به کجا بودی و اکنون ز چه رو
به لقای جسد مرده تپیدن داری
به حیاتش ، نگرفتی خبری از پدرت
حال از دیده دُر اشک ، چکیدن داری
گفتمش ! بس ، که دهن باز کنم ای صیاد
حیف ، انصاف نداری و لمیدن داری

دامِ تزویر چرا؟ دانهٔ تدبیر بیاش
مشکِ آهوی ختن گفته چریدن داری
بی سبب می پری از شاخ، به شاخِ دگری
یاکه چون زاغ و زغن، شوقِ پریدن داری
سخنِ حق شنو و لیکِ زمن خُرده مگیر
پشتِ هر خیره سری، چیره دویدن داری
گفتی فرقت، میانِ من و تو، یعنی چه؟
پردهٔ حرمت و آداب، دریدن داری
چشمِ دل باز نما، روضهٔ رضوان بِنِگر
چو نسیمی اگر از عشق، وزیدن داری
مرکزِ جهل، حجابی به میان گشت، چرا؟
که، ز کین، آتشی در سینه جهیدن داری
دلِ من آبله باران شده از جور و ستم
ز جفا، آبله را نیز، کفیدن داری
ترسی از حق بنما، تهمتی بر مرده مبند
که پشیمان شده انگشت، گزیدن داری
بندهٔ حق شو و، نه نوکرِ هر ناکس و کس
عقلِ خامی اگر است، پزیدن داری
آهِ مظلوم، عجب سوز و گدازی دارد
رستمِ زال اگر باشی، خویدن داری
خوب سنجیده سخن گوی و نرنجان دلِ ما
رشتهٔ یاری، چه بی باک بریدن داری
نقدِ جان دادن و، پیوندِ محبت چه خوشست
اگر این امتعهٔ وصل، خریدن داری
تابِ هر زخمِ ترا دارم و هم نیشِ ترا
زهرِ قاتل ز سخن، بسکه چکیدن داری
حرفِ یک جانبه ات، شیشهٔ دل می شکند
خود بینداز و خودت، سازِ قپیدن داری
ای که دیوار شدی، بینِ من و بینِ پدر

باخبر باش که یک روز ، لهیدن داری
جگرم پاره نمودی و نمک پاشیدی
با چه دندانان ، جگرپاره ، گزیدن داری
ز حسادت گل امید مرا ، پژمردی
باغبان کشته ، دلم خار خلیدن داری
ای خدا بر تو و ، عدل تو سپردم ، همه را
به حساب جهلا ، زود رسیدن داری
به کسی بد نمودم ، تو خودت میدانی
بدکُنش را ز بدش ، نیز چشیدن داری
آنکه شد باعث محرومیت دیدارش
به خودش ، آش خودش ، نیز پزیدن داری
تا بداند که مرا ، چون تو خدایی باشد
و تو حرف دلم از فضل ، شنیدن داری
« نعمتا » صبر نما ، چون به خدا بسپردی
تا رسد نوبت ایشان و ، تو دیدن داری